



مسیحیت و هندوئیسم در هند در گفت‌وگو با کشیش کاتولیک دکتر جرج ژیسپرت ساوج*

پیش از هر چیز دیگری، اندکی درباره سوابق علمی خودتان توضیح دهید.

□ من اسپانیایی هستم و فعالیت خود را به عنوان یک یسوعی (ژروئیت) یعنی عضو جامعه مسیح آغاز کردم. این جامعه یک جامعه دینی است، مانند آنچه در میان صوفیه چشتیه وجود دارد. جامعه یسوعیان یا جامعه مسیح یک جامعه کاتولیک است. من هنگامی که شانزده ساله بودم در سال ۱۹۴۶ عضو این جامعه شدم. در اسپانیا زبان لاتین و یونانی را آموختم. در سال ۱۹۴۹ به هند آمدم و به آموختن لاتین و یونانی ادامه دادم. سپس یکی از زبان‌های بومی هند، یعنی گجراتی را آموختم. سپس تمام آنچه را که یک کشیش در کلیسای کاتولیک باید انجام دهد، آموختم و در ادامه سه سال فلسفه را به زبان عربی و دیگر زبان‌ها فراگرفتم. مقصودم فلسفه مسیحی و فلسفه اسلامی ابن‌رشد و ابن‌سینا است. سپس چهار سال الاهیات خواندم و بعد از آن به مطالعه منابع مسیحی و تاریخ مسیحیت پرداختم. تمام این مطالعات در هند انجام شد. در همان حال چهار سال در دانشگاه بمبئی به آموختن زبان سانسکریت و فرهنگ هندی که شامل فرهنگ پالی نیز می‌شود، مشغول بودم. سپس در دانشگاه کاتولیک پاریس دوره دکتری خود را گذراندم و از رساله خود در مورد مفهوم سعادت در ادبیات وده‌ای و اوپونیشدی دفاع کردم که بعدها در هند منتشر شد. لذا کمی با سانسکریت و الاهیات هندی آشنا شدم.

*. این مصاحبه در پاییز سال ۱۳۸۴ توسط آقایان محمدصادق ابوطالبی، خلیل قنبری و عبدالله غلامرضاکاشی در حاشیه همایش بین‌المللی «ادیان و فرهنگ‌ها در تمدن هندی» در دهلی نو انجام شده است. لازم به ذکر آقای وحید صفری این مصاحبه را از انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند.

مفهوم «سنت چیت آننده» را با مفهوم تثلیث مقایسه کردم و مقایسه‌های مشابه دیگری با سنت هندو انجام دادم.

سپس برای تدریس به کالج مریم قدیس واقع در کورسیونگ (kurseong) رفتم. ای محل نزدیک دارجیلینگ در هیمالایا است. از سال ۱۹۶۷ در این مؤسسه شروع تدریس کردم. مؤسسه و کالج مریم در سال ۱۹۷۲ به دهلی منتقل شد و به ویدیا جیو؛ یا مرکز مطالعات دینی تغییر نام داد و من از ۱۹۷۲ تاکنون در آنجا تدریس کرده‌ام. خلاصه‌ای از پیشینه آکادمیک من است. حدود چهل سال در این مؤسسه که اکنون وید جیوتی نامیده می‌شود تدریس کرده‌ام. من راهنمایی دانشجویان فراوانی را در مقه کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا به عهده داشته‌ام. ما حدود صد نفر دانشجو داریم. آنان کشیشان کلیسای کاتولیک خواهند شد. ما تعداد کمی دانشجوی پروتستان نیز داریم. برخی از خواهران نیز در اینجا حضور دارند که کشیش نیستند، ولی در کلیسا برا شکل‌گیری و تنظیم کارها فعالیت دارند و تعدادشان حدوداً ۳۰ نفر است.

بگشاید لطفاً درباره آثارتان کمی توضیح دهید.

□ من آثار زیادی دارم. چنان که گفتم رسالهٔ دکتری من دربارهٔ سعادت در اوپه‌نیشده بود. این رساله معنای سعادت یا آننده را نه تنها در اوپه‌نیشدها، بلکه در ادبیات باستان و ده‌ای و به‌خصوص در ارتباط با خداوند بررسی کرده است. در ادامه ویرایش دو کتاب را به عهده گرفتم که خودم هم مقالاتی در آنها داشتم. یکی از آنها «کلام خدا در میا مردم» نام دارد و مجموعه‌ای است که برای تجلیل از برخی استادان قدیمی در مؤسسه تهیه شده است. در این کتاب مقاله‌ای از من دربارهٔ یکی از انواع الاهیات جدید ب رویکردی مسیحی وجود دارد.

این کتاب را در ویدیا جیوتی به چاپ رساندیم. اما سعادت در اوپه‌نیشدها انتشارات شرقی به چاپ رساند که الآن دیگر وجود ندارد. بعد از آن کتابی دیگر را به نام «فعالیت الهیاتی در هند» (Theologizing in India) به چاپ رساندیم که حاوی مقالاتی است در این باره که در حال و هوای هند و در گفت‌وگو با هندوئیسم چگونه می‌توان کاهنیه‌ای کرد. این کتاب توسط TPI (Theological Publication of India) در بنگلور منتشر شد کتاب دیگری که توسط من ویرایش شده کتابی است با عنوان «رهایی در هند» که

مجموعه مقالاتی در مورد الاهیات آزادی‌بخش با دیدگاهی هندی می‌باشد و توسط انتشارات گجرات سهپته پروگاش در گجرات به چاپ رسیده است. مقالات زیادی هم دارم که توسط ویدیا جیوتی به چاپ رسیده است. سردبیر یک ماه‌نامه هم هستم که در اینجا منتشر می‌شود.

پیش‌نویس
 طبعاً گفت‌وگوی ما دربارهٔ مسیحیت در هند است. اصولاً کدام یک از سنت‌های اصلی مسیحیت در هند نفوذ یا مقبولیت بیشتری دارند. کدام یک با حال و هوای هند مناسب‌ترند؟

□ من فکر نمی‌کنم که بتوانم یک جواب کلی به این سؤال بدهم. این بستگی دارد به این که شما چه عناصری را برای مناسب بودن در نظر بگیرید. سنت کاتولیک نسبت به گفت‌وگو با سنت هندو بیش از دیگر سنت‌های مسیحی باز و مفتوح بوده و در نگرش خود تأکید حصرگرایانه کمتری بر کتاب مقدس داشته است؛ به جد آیین کاتولیک در مورد اعتقاد به آموزه‌هایی که به طور صریح در کتاب مقدس ذکر نشده کمتر نگران و ناراحت است. چرا که آیین کاتولیک منحصراً مبتنی بر کتاب مقدس نیست. اما سنت ارتدکس در هند قدیمی‌تر از دیگران است. این سنت اولین سنت مسیحی است که وارد هند شد. این سنت وارد منطقهٔ کرِلا در جنوب هند شد. ما نمی‌دانیم که این سنت از کرِلا تا چه میزان به مناطق مجاور آن بسط و گسترش یافت. گفته شده که قدیلان توماس به کرِلا آمده این امری محتمل است،^۱ ولی ما در مورد تاریخ کاملاً مطمئن نیستیم. گفته شده که او در چنای (Chennai) نام قدیم شهر مَدْرَس، وفات یافته است. گمان می‌کنم که تقریباً پانصد تا هفتصد کیلومتر یا مایل میان کرِلا و چنایی فاصله باشد، ولی مطمئن نیستیم. به هر حال اگر او آمده باشد برخی مؤلفه‌های فرهنگی را هم با خود آورده است. به هر حال ما این قدر اطمینان داریم که به روشنی در قرن چهارم میلادی یک جامعهٔ مسیحی در کرِلا وجود داشته است. اما این که آیا این جامعه از قرن اول پدید آمد یا نه، در این زمینه مطمئن نیستیم. گفته می‌شود این که قدیس توماس از شاگردان عیسی مسیح به هند آمده یک روایت بومی است. این امر حتمی است که در آن زمان هم ارتباط زیادی میان رم و هند جنوبی وجود داشته است. یکی از نظریات این است که مسیحیت ابتدا به ایران و

۱. این توماس غیر از توماس آکوینسی مشهور است. بنابر برخی گزارش‌ها، وی یکی از حواریون بوده است.

سپس از ایران و خاورمیانه به هند آمد. اما مسیحیتی که در قرون اولیه وارد هند شد در محدوده کرّلاً باقی ماند و به دیگر قسمت‌های هند گسترش نیافت و شکل خاصی از طبقات هندی (کاست) را پدید آورد. به نظر من مسیحیت در آن زمان یک گروه کوچک بوده است، زیرا در نوشته‌های سانسکریت از قرن اول تا قرن هجدهم، مطالب زیادی در مورد فلسفه و دین وجود دارد، ولی هیچ‌گاه به مسیحیت اشاره‌ای نشده است. دوره‌های متأخر در موارد اندکی به مسلمانان اشاراتی شده است، ولی اشاره‌ای به مسیحیت وجود ندارد، لذا به نظر من جامعه مسیحی یک جامعه کوچک و بسته‌ای بوده و هیچ توسعه‌ای نداشته است. این جامعه با سوریه و احتمالاً با عراق و با برخی کلیساهای سریانی مانند ارسا در ارتباط بود. آنان مانند مسیحیان خاورمیانه و آسیای غربی نوعی نماز و عبادت داشتند. آیین عبادی آنان به زبان سریانی اجرا می‌شد. آنان کتاب مقدس را به زبان سریانی در اختیار داشتند و بخش کمی از آن را برای انجام نماز و نیایش ترجمه کرده بودند. لذا این جامعه برای هند جامعه‌ای شناخته شده بود و آنان در هند راحت بودند، ولی خارج از جماعت خود تأثیر زیادی در آن محیط نداشتند. در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم مسیحیت غربی از پرتغال، ایتالیا و اسپانیا و با کشف مسیر آفریقای جنوبی به کرّلاً هند آمد. آنان از طریق منابع باستانی قرون وسطا می‌دانستند که برخی مسیحیان در هند بوده‌اند و گمان می‌کردند که تمام هند یک کشور مسیحی است. آنان تلاش کردند که آفریقا را دور بزنند و با هند ارتباط برقرار کنند، چرا که آنان می‌خواستند از جهان اسلام که کنترل تجارت را از طریق خاورمیانه در دست داشت، دوری کنند و کنترل منابع هند را به دست گیرند. آنان در اواخر قرن پانزدهم آمدند و در قرن شانزدهم تعداد آنان زیاد شد. قدیس فرانسیس نیز در میان آنان بود. سپس آنها نه تنها در میان یک طبقه، بلکه در میان تمام کاست‌ها مسیحیت را ترویج کردند و برخی را به خصوص در جنوب هند و در ساحل غربی یعنی گوا و باسین در شمال گوا به آیین مسیحیت درآوردند. این مسیحیت، مسیحیت پروتستان سختگیر و اهل ریاضت نبود و پروتستان‌ها بعداً وارد هند شدند. مسیحیتی که وارد هند شد یک دین عامه‌پسند، یعنی مسیحیت قدیسان، اذکار، عبادت دسته‌جمعی و پرستش بود. به نظر می‌رسد که این نوع از مسیحیت بسیار با هند تناسب دارد. این مسیحیت تاحدودی، البته نه چندان زیاد، گسترش یافت. قصه مشهوری از اکبر شاه گورکانی نقل شده که مبلغان گوا

را دعوت کرد و گفت که من می‌خواهم با شما در دهلی گفت‌وگوی بین‌الادیان را برقرار کنم. در آن زمان گروهی از مبلغان یسوعی در گوا بودند. این داستان تمام شد و بعداً آنان دوباره برگشتند و یک سنت تبلیغی که دو قرن تداوم پیدا کرد را پایه‌گذاری کردند. آنان عهد جدید را از زبان یونانی و لاتین به زبان فارسی ترجمه کردند. ما این کتاب را در کتابخانه داریم. ما کتاب دیگری هم در مورد زندگی مسیح داریم که نویسنده آن فردی به نام جرم زیبیر که در دربار مغول کار می‌کرده، آن را به زبان فارسی باستان نوشته است. قبلاً عهد جدید و اناجیل در ایران به زبان فارسی ترجمه شده بود و شاید آنان این ترجمه‌ها را مورد بازبینی قرار داده باشند و یا این که آن را از طریق جهان اسلام دریافت کرده باشند. آنان همچنین تعداد زیادی نقاشی را در اختیار دربار اکبر شاه قرار دادند. این نقاشی‌ها توسط نقاشان هندو و مسلمان کشیده شده‌اند. آنان در اروپا از تعداد زیادی از کتاب‌ها نسخه برداری کرده و از طریق کشتی و نیز از طریق گوا آنها را به هند منتقل کردند و از این طریق نسخه‌های ترمیم شده کتاب مقدس را به دست آوردند و نقاشی‌های زیادی کشیدند که امروزه در موزه‌های پارس و دهلی موجود است. در آنجا نقاشی‌های زیادی را می‌یابید که مربوط به کلیساهای زیادی در قرون شانزدهم، هفدهم و هجدهم است و تحت نظارت دربار مغول کشیده شده، ولی تمامی موضوعات کتاب مقدس را در بر می‌گیرد. اکبر شاه مردم را آزاد گذاشت و به آنان گفت که اگر می‌خواهید به این کیش درآیید آزادید. تعداد کمی تغییر دین دادند. قطعاً مسلمانان در آنجا حضوری قدرتمند داشتند و این موجب می‌شد که توانایی تغییر دین وجود نداشته باشد. این مشکل هنگامی که فعالیت یسوعیان متوقف شد و امپراتوری گورکانیان مغول مضمحل گردید و انگلیسی‌ها به هند آمدند، به پایان رسید. در قرن هفدهم و هجدهم انگلیسی‌ها به هند آمدند و در همین زمان بود که مسیحیت پروتستان انگلیسی وارد هند شد. بنابراین با این که مسیحیت کار خود را از جنوب هند و در چنانی آغاز کرد و در ادامه به بنگال و در نهایت، بیشتر در شمال هند گسترش یافت. لذا ارتدوکس‌ها در جنوب هند در کرلا حضور دارند، کاتولیک‌ها در کرلا، تامیل نادو، گوا و ساحل غربی هند پیروانی دارند و اما شمال، شرق و مرکز هند به خصوص دهلی، کلکته و مناطق شمالی آن از آیین پروتستان تأثیر پذیرفته است. از آنجایی که در آن زمان انگلیسی‌ها قدرت سیاسی هند را در دست داشتند، پروتستان‌ها از امتیازات سیاسی خاصی برخوردار بود. هر چند کاتولیک‌ها

مدارسی در هند به خصوص کرلا و نیز تامیل نادو تاسیس کرده بودند، ولی پروتستان‌ها یک برنامه آموزشی عام‌تر و وسیع‌تری را در شمال هند برقرار کردند.

پروتستان‌ها با (مورتی پوجا) یا بت‌پرستی مخالف بودند. کاتولیک‌ها از قدیم بیشتر تحت تأثیر تمثال‌هایی از مسیح، مریم و قدیسان بزرگ که در غرب وجود داشت، قرار داشتند. به یک معنا، پروتستان‌ها با سنت دینی هندو بیش از کاتولیک‌ها درگیری پیدا کردند. قطعاً کاتولیک‌ها نیز بت‌پرستی را نمی‌پذیرند و آنان نیز هندوئیسم را به دلیل بت‌پرستی‌های موجود در آن محکوم می‌کنند، ولی آنان می‌توانستند میان بت‌پرستی و تقدیس تمثال‌ها تمایز قائل شوند. چون هندوها بت را خدا نمی‌دانند، بلکه آن را به این دلیل که بازنمون خداوند است، تقدیس می‌کنند. بنابراین به نظر من آیین کاتولیک به علت پیشینه الهیاتی خود، بسیار راحت‌تر وارد گفت‌وگو با سنت هندو شد. مسیحیان به مرور به درک و فهم مفهوم اوتاره و موضوع تجسد اوتاره‌ها پرداختند. اما از سوی دیگر هندوهای روشن‌فکر بسیار تحت تأثیر پروتستان‌ها و کالج‌ها و دانشگاه‌های آنان در شمال هند قرار گرفتند. آنان بیشتر به انگلستان و بعدها به آمریکا سفرهایی داشتند و بنابراین تحت تأثیر تعصبات ضد کاتولیک آیین پروتستان قرار گرفتند. بنابراین عموماً روشنفکران شمال هند و در مجموع تمامی هند در قرن هجدهم و نوزدهم و اوایل قرن بیستم ضد کاتولیک هستند و مرجعیت پاپ را تابو و خطا می‌دانند و در میان آنان کسانی که به مسیحیت رو آورده‌اند، بیشتر مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس را می‌پسندند.

پس در مجموع، هر سه سنت اصلی مسیحیت در هند حضور و نفوذ داشته‌اند؟

□ تاریخ مسیحیت در هند به سه دوره تقسیم می‌شود و در هر دوره یکی از این سنت‌ها به هند راه یافتند. یکی سنت شرقی ارتدکس در قرون اولیه مسیحی بود، سپس مسیحیت کاتولیک در آخر قرن پانزدهم یعنی سال ۱۴۹۲ که پرتغالی‌ها با کشتی آفریقا را دور زدند و به هند آمدند، و در نهایت از قرن هفدهم سنت پروتستان وارد شمال هند شد و بیشترین تأثیر را در کلکته و دهلی از خود بر جای گذاشت. کاتولیک‌ها در آن مناطق خیلی حضور نداشتند و بیشتر در جنوب هند بودند، و الآن بیشتر در میان قبائل هند مرکزی حضور دارند. قبائل گروه‌های ما قبل آریایی در هند هستند که به شکل قبیله‌ای در بخش‌های مختلف هند حضور دارند و تعداد زیادی از آنان مسیحی شدند. از میان

گفت وگو با کشیش کاتولیک دکتر جرج ژسپرت ساوچ / ۲۵

دالیت‌ها که خارج از طبقه محسوب می‌شوند نیز تعداد زیادی مسیحی شده‌اند که البته اکثریت را در آن مناطق تشکیل نمی‌دهند. در شمال شرقی نیز نوع دیگری از قبائل، یعنی بنگال‌ها، حضور دارند که تعداد زیادی از آنان به مسیحیت گرویده‌اند و بیشتر پروتستان هستند تا کاتولیک.

بنابراین مسیحیت کم و بیش در هند حضور دارد. تمام کلیساها برای آموزش ابتدایی، آموزش زنان و آموزش متوسطه و دانشگاهی بسیار فعال هستند. کلیسا در هند از نظر گسترش چشمگیر، دارای شهرت بالایی است. در هند به طور کلی حدود ۳۰ میلیون مسیحی وجود دارد. کاتولیک‌ها حدوداً ۱۵ میلیون نفرند، پروتستان‌ها ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر و ارتدوکس‌ها ۳ تا ۴ میلیون نفرند که البته این ارقام تا حدودی تخمینی است. قبائل به طور کلی نسبت به مسیحیت دیدگاه مثبتی دارند. در کرالا مسیحیت، حتی در میان کسانی که عضو طبقات (یا کاست‌های) بالاتر محسوب می‌شوند، پیشرفت بسیار زیادی داشته است. در بمبئی بین ۵۰۰ تا ۹۰۰ هزار مسیحی وجود دارد که حدود ۵۰۰ هزار تالی آنان کاتولیک‌اند.

کلیسا به طور کلی در هند از آزادی فعالیت برخوردار است و آزادی دینی در این کشور وجود دارد. در ۲۰ سال گذشته بارها فعالیت‌های مبلغان برای مسیحی کردن مردم به خصوص مردمان قبائل متوقف شده است. این توقف‌ها از جانب دولت نبوده، بلکه بیشتر از جانب نمایندگان برخی از جنبش‌های هندو بوده است. اما از این چند مورد که بگذریم به طور کلی روابط حسنه‌ای وجود دارد. شما امروز هنگامی که به جلسه تغییر آیین رفته بودید نمونه‌ای از آن را مشاهده کردید. شما شاهد یک بحث خوب میان مسیحیان و هندوها بودید. انصافاً آنان نسبت به یکدیگر مؤدب هستند و احترام یکدیگر را حفظ می‌کنند.

ما مجله‌ای به نام «مجله ویدیا جیوتی برای مطالعات نظری» منتشر می‌کنیم. در این مجله اخبار هند و نیز اخبار عمومی نیز مطرح شده است. بیشتر موضوعات آن اجتماعی است و به برخی از مباحث الهیاتی مانند تثلیث و مانند آن هم می‌پردازد.

لطفاً در مورد تجسد اوتاره و مقایسه آن با تجسد مسیحی توضیح دهید.

□ تجسد (اوتاره) موضوعی است که من آن را اغلب تدریس می‌کنم. اوتاره یک

آموزه هندویی است، ولی مربوط به آیین ویشنو است نه آیین شیوه. در سنت شیوه‌ای هیچ اوتاره یا تجسدی برای شیوه در نمود انسانی یا غیر انسانی وجود ندارد.^۱ اما ویشنو خدایی است که هبوط می‌کند و به عنوان یک موجود انسانی زندگی می‌کند، روابط خانوادگی دارد و گاهی آموزش می‌دهد و گاهی نجات می‌دهد. در سنت هندو برخی از اوتاره‌ها بسیار اسطوره‌ای هستند. شش یا هفت تجسد نخست ویشنو که به شکل حیوان هستند، از این دست می‌باشند، مثلاً تجسد در هیئت ماهی matsya که از ادبیات بابلی به کتاب مقدس و متسیه، پورانه راه یافت. این آموزه در اصل مربوط به کتاب مقدس نیست، بلکه از ادبیات بابلی در فرات اخذ شده است و بعد در کتاب مقدس به شکل داستان نوح آمده و در سنت هندو به شکل یکی از اوتاره‌ها به نام متسیه یا ماهی ذکر شده است. اوتاره دیگر، کورمه kurma یا تجسد ویشنو به شکل لاک‌پشت است. و یا تجسد او به شکل نیمه‌انسان - نیمه‌شیر narasimha که بسیاری از اینها آشکارا اسطوره‌ای هستند. مطمئناً دو تجسد اصلی ویشنو، کریشنه kṛṣṇa و رامه rāma هستند. ممکن است این اوتاره‌های انسانی واقعاً در تاریخ رخ داده باشند. ما در این مورد اطلاع دقیقی نداریم. قطعاً بودا در دوره‌های متأخر در برخی از نوشته‌ها (و نه همه آنها) به اوتاره‌ها اضافه شده است. کلیت سنت هندو، هیچ‌گاه او را به عنوان یکی از اوتاره‌ها به رسمیت نشناخت. گاهی او را به عنوان یکی از آنان به رسمیت می‌شناسند، اما نه در همه جا.

کتابخانه در یکی از پورانه‌ها خوانده‌ام که بودا در واقع نهمین اوتاره بوده است.

□ ممکن است در برخی از پورانه‌ها آمده باشد، لکن مطمئناً در تمامی آنها نبوده است. به هر حال دو تا از اوتاره‌ها یعنی رامه و کریشنه از بقیه مهم‌ترند. این‌که آیا آنان چهره‌هایی تاریخی بوده‌اند یا نه، دقیقاً معلوم نیست. ممکن است که رامه پادشاهی در بخشی از شمال هند بوده باشد. شاید هم یک جنگ (مهابهاراته) بین دو طایفه در جریان بوده و بسیار مهم شده و جنبه ادبی پیدا کرده و منجر به پدید آمدن یک حماسه بزرگ گشته است. ممکن است که کریشنه یکی از قهرمانان این جنگ بوده باشد، اما ما در این مورد مطمئن نیستیم. این رخدادها در تاریخ بسط یافت و به پیدایش دو

۱. این آموزه در سنت شیوه‌ای نیز هست، اما نه به صورت رسمی، بلکه از سوی برخی اشخاص و جریان‌ها،

مانند شی به‌به، ادعا می‌شود.

حماسهٔ بزرگ مه‌بهاراته و رامایانه منتهی شد و بعدها آنان خدایانی بزرگ یا اوتاره شدند. این نوشته‌ها دارای کارکرد دوگانه‌ای بودند. یکی از این کارکردها مربوط است به خلاص شدن از یک پادشاه یا دیو یا ساختار ظالمانه‌ای که کنترل هند در دست اوست. به عنوان مثال رامه در داستان رامایانه چنین نقشی را بر عهده دارد. در مورد کریشنه نیز داستان‌های زیادی نقل شده که او افراد این‌چنینی و دیوها را می‌کشد. این یک کارکرد است، و کارکرد دوم، به‌خصوص برای کریشنه، عبارت است از آموختن قوانین (جنگ) در خلال جنگ، و مفروض آن است که پس از پایان جنگ به آسمان باز می‌گردد.

اما اوتاره‌های انسانی عموماً در سنت الهیاتی هندو بیشتر مظهر به حساب می‌آیند تا تجسد. به عبارت دیگر انسان بودن در این موارد تنها صوری و ظاهری است. شنکره در مقدمه‌اش بر تفسیر خود بر به‌گودگی‌تا می‌گوید: خداوند و آفرینندهٔ همه چیز برای نجات بشر گویا به انسان تبدیل شد. عبارت گویا / گویی (as if) در اینجا همان چیزی است که در الاهیات مسیحی به آن (دوستیزم) گفته می‌شود، یعنی او شبیه به یک موجود انسانی شد، ولی به واقع یک انسان نبود. در غرب نیز برخی بدعت‌گزاران چنین دیدگاهی در مورد مسیح داشتند، که به آن دوستیزم گفته می‌شد. این که خداوند واقعاً یک موجود انسانی نبوده، در سنت هندو یک آموزهٔ بسیار قوی و محوری است. قطعاً بین اوتاره‌های هندی و تجسد در مسیحیت تفاوت بزرگ وجود دارد. ثبت تاریخی وقایع مربوط به مسیحیت بسیار محکم و موثق است و قرآن و نوشته‌های موجود در عهد جدید گواه آن است. حتی در برخی از منابع لاتین و یونانی نیز اشاراتی به این مطلب وجود دارد. بنابراین تاریخ‌مندی مسیح امری است که به روشنی اثبات شده است. اناجیل پنجاه سال بعد از زندگی مسیح نوشته شدند و گواهان آنان کما بیش معاصر مسیح بوده‌اند. بنابراین، وجود تاریخی مسیح کاملاً موثق است. نکتهٔ دیگر این‌که، در الاهیات مسیحی، مسیح هم به واقع خداوند، و هم به واقع انسان است. انسانیت او به همان اندازه مهم است که الوهیت او. او به عنوان یک موجود انسانی آفریده شده است. اما ماهیت انسانی او به همراه ماهیت الهی او یک شخص یگانه‌ای را تشکیل داده است که به طور هم‌زمان هم انسانی و هم الهی است.

اما مهم‌ترین تفاوت این است که در الاهیات مسیحی تنها یک تجسد (incarnation) وجود دارد، حال آن‌که در آیین هندو تعداد زیادی اوتاره داریم. به طور سنتی ده اوتاره را

نقل کرده‌اند، ولی در برخی از متون تا ۴۰ اوتاره نقل شده است. و اخیراً برخی رانه کریشنه^۱ را هم اوتاره می‌پندارند و دیگرانی را هم به عنوان قدیس و اوتاره در نظر می‌گیرند. حال ما همان ۱۰ اوتاره را در نظر می‌گیریم. بنا به نظریه اوتاره در آیین هندو، خداوند می‌تواند چندین مرتبه برای تعلیم و نجات، تجسد پیدا کند. اما ما می‌گوییم که مسیح در تجسد خود موجودی کاملاً انسانی است و تجسد او تنها یک بار رخ داده است، نه به این خاطر که او تنها یک بار به تعلیم پردازد، قطعاً او می‌توانست به یک معنا بارها به تعلیم و آموزش انسان‌ها مشغول شود، بلکه به این خاطر که او طی تجسد خود یک موجود انسانی باقی می‌ماند و می‌میرد و دوباره بر می‌خیزد. فعالیت نجاتبخش او شامل جمع کردن انسان‌ها پیرامون یک نفر، یعنی خود او به عنوان پسر خدا، و درخواست این نوع خاص از انسانیت از آنان می‌شود. بنابراین او به سمت انسان‌ها آمده تا آنان را به سمت شکل خاصی از انسانیت دعوت کند. هدف مسیح تنها این نبوده که انسان‌ها را به ایمان به خداوند و توبه از گناه دعوت کند، بلکه معنای کامل توبه این بوده که آنان را حول محور شخصیت خود مسیح جمع کند. البته او نمی‌خواست که این کار را به طور ناگهانی انجام دهد، بلکه می‌خواست در طول دوران تاریخ و آهسته آهسته به این آرمان دست یابد. بنابراین کل فعالیت تبلیغی مسیح با این هدف صورت گرفته است. ذات و ماهیت توبه، یگانه ساختن انسانیت است، و این تفاوت اصلی میان اوتاره‌ها و تجسد مسیح است. در اوتاره‌ها ویشنو متجسد شده و برای آموزش نبرد با دیوان (fight demons) می‌آید و بر می‌گردد. مطمئناً اوتاره‌ها به عنوان موضوع پرستش (object of worship) باقی می‌مانند، اما آنان کار خود را انجام می‌دهند و همه چیز تمام می‌شود. اما عیسی مسیح آمد، کشته شد و دوباره برمی‌خیزد و به شکلی غیر قابل رؤیت به عنوان محور امت جدید مسیحی که گرد نام او جمع شده‌اند، می‌ماند و آموزه خود را به انسانیت ارائه می‌کند. آموزه سیاسی کلیسا همه حول شخصیت مسیح دور می‌زند. مسیح آموزه خویش را تعلیم داده و ترویج می‌کند، نه تنها به این خاطر که افراد را مسیحی کند، بلکه برای این که ما را تشویق کند تا دلسوز یکدیگر باشیم و حاضر باشیم به عشق دیگران بسیاری از خواسته‌های خود را قربانی سازیم. بنابراین اگر چه آموزه اوتاره در آیین هندو، و تجسد در آیین مسیح در بسیاری از جنبه‌ها دارای شباهت هستند، ولی

مفهوم هر یک کاملاً با دیگری متفاوت است. محور آموزه تجسد مسیحی انسان / خدای واقعی است و بخش باقیمانده آن با شکلی انسانی به عنوان رهبر جامعه در نظر گرفته شده و کارکرد آن متحد کردن مردم در جامعه است، بخشی از این کارکرد نیز در قالب گفت‌وگوهایی صورت می‌گیرد که می‌تواند منجر به اتحاد شود.

بگوش آیا ممکن است که اوتاره دهم یا کُلکی kalki در آیین هندو را با مسیحا در

مسیحیت و مهدی (ع) در اسلام که ما مسلمانان منتظر ظهور او هستیم مقایسه کرد؟

□ بله مطمئناً شما می‌توانید اینها را با هم مقایسه کنید و کاری را که در الاهیات به آن تیپولوژی [گونه‌شناسی / سنخ‌شناسی] گفته می‌شود انجام دهید و مثلاً تیپی را که در یک سنت قدیمی‌تر بوده است بیابید و بگویید که تا حدی با واقعیت تاریخی مسیح مطابق است. خوب اگر شما احساس کنید که آنچه در کتاب مقدس آمده، یعنی آنچه در عهد جدید آمده با مد نظر قراردادن عهد قدیم است (یعنی این‌که مسیح هدیه خداوند است) بنابراین شما یک تیپ دارید. این تیپولوژی می‌تواند میان شخصیت‌هایی که وقایع مربوط به آنان در عهد عتیق ثبت شده و عیسی مسیح انجام شود. همچنین شما می‌توانید بگویید که کُلکی یعنی اوتاره دهم که در آینده خواهد آمد، نیز همان عیسی مسیح است. اما مطمئناً هندوها این مطلب را نخواهند پذیرفت و این تنها به عنوان یک شیوه تفکر الهیاتی باقی می‌ماند. شما در هند چیزهای زیادی را که با نوعی قربانی مرتبطند، می‌یابید. می‌گویند ویشنو مسن‌تر و قدیمی‌تر است و خورشید جوان است. بنابراین می‌توانید موارد مرتبط را در کتاب مقدس که به آن تیپوس یا type گفته شده، بیابید. یعنی شما در اینجا تایپ و آنتی تایپ دارید که به نوعی با یکدیگر مرتبطند. البته برخی هم این کار را کرده‌اند. قطعاً شما می‌توانید اثبات کنید که مسیح یک موجود انسانی واقعی بود. می‌توانید اثبات کنید که او بر روی صلیب مرد. می‌توانید اثبات کنید که حواریون او را زنده و برخاسته از قبر مشاهده کردند. شما همچنین می‌توانید آنگونه که ما می‌گوییم که او پسر خداست و آمده تا بشریت را متحد سازد و ممکن است شما بتوانید بخش کمی از آن را در مورد کسی که منتظر ندای اوتاره کُلکی است، بیان نمایید. شبیه آنچه در کتاب مقدس می‌گوید که یک خدای ناشناخته‌ای هست که من تبلیغ او را می‌کنم و او پسرش مسیح را فرستاده است.

برسج گذشته از مقایسه‌هایی که می‌توان صورت داد بفرمایید که چه تأثیر و تأثرهایی

بین مسیحیت و هندوئیزم وجود داشته است؟

□ در مورد تأثیر مسیحیت بر هندوئیزم یا عکس آن باید بگویم که از قرن نوزدهم، شما مباحث زیادی را می‌یابید که می‌توان آن را توسعه‌الاهیات مسیحی - هندی دانست که معنای آن فکر کردن در مورد مسیحیت و کتاب مقدس و بیان آن از دیدگاهی هندی است. من در اینجا یک مثال برای شما بیان می‌کنم. در سنت ودانته‌ای یک حقیقت مطلق وجود دارد که به آن برهمن گفته می‌شود و همچنین ایشوره را داریم که شکل انسانی به خود گرفته است. ولی برهمن در سنت متأخر ودانته‌ای و نه در شنکره «ست چیت آنده» خوانده می‌شود. این سه مفهوم، یعنی ست، چیت و آنده به ترتیب به معنای وجود، خودآگاهی و سعادت (being, conciseness, and bliss) می‌باشند. آنها در عین حال واحدند سه جنبه یا سه راه سخن‌گفتن از یک هویت واحد را نشان می‌دهند. در عین حال که یکی هستند ست، چیت و آنده هستند. در سال ۱۸۹۸ یک نومسیحی بنگالی «ست چیت آنده» را با تثلیث در مسیحیت مقایسه کرد. «ست» در واقع خداوند پدر است، که آفریننده جهان بوده و در کتاب مقدس از او با عنوان خدای پدر یاد شده است. خدای پدر که در کتاب مقدس wisdom of God است، همان «چیت» یا خودآگاهی، شناخت و فهم است. و روح القدس هم «آنده» یا سعادت دانسته شده است. شما در کتاب مقدس حدود پانزده تا بیست مورد اشاره به پیوند میان روح خداوند و مفهوم سعادت را می‌یابید. در اینجا این بنگالی مسیحی است، کاری تطبیقی میان تثلیث و «ست چیت آنده» را انجام می‌دهد و از مفاهیم اوپنیشدی مانند پورانه، بودا، موکته، که همگی سانسکریت هستند برای تثلیث مسیحی استفاده می‌کند. آنچه در اینجا اتفاق افتاده این است که یک مسیحی هندی که سابقه‌ای در مسیح‌شناسی دارد، اکنون ایمان خود را با یک زبان جدید بیان می‌کند که این زبان تا حدی با زبان تثلیثی سنت و عهد جدید توافق دارد، ولی کاملاً بر آن منطبق نیست، و به یک معنا در اینجا حتی رشد هم کرده است؛ چرا که به روح القدس به عنوان سعادت خداوند نگاه شده است، و اگر چه این مطلب تا حدی در عهد جدید بیان شده ولی بدان تصریح نشده است. بنابراین در اینجا نوعی شبیه‌سازی ایمان مسیحی به اصطلاح‌شناسی و تلقی الهیاتی هندویی صورت گرفته که

البته عکس آن هم صحیح است، یعنی به نوعی مسیحی کردن مفهوم «ست چیت آنده» و وارد کردن آن به جهان مسیحی رخ داده است. بنابراین شما در اینجا نمونه‌ای از پذیرش یک مفهوم توسط جامعه مسیحی را می‌یابید و ما هم اکنون این مطلب را به صورت آواز در خلال عبادات خود می‌خوانیم، چرا که به زبان سانسکریت است و هر کس آن را می‌داند و می‌فهمد.

شما حتی در گجراتی درون مایه‌ای را می‌یابید که تنها به قدیسان مسیحی اشاره دارد و نه به قدیسان هندو، و این نشان آن است که این شخصیت، شخصیتی کاملاً جدید و متفاوت با شخصیت قبلی است. بخشی از فرهنگ محلی، یعنی تفکر و مدیتیشن و درونی کردن و خالی کردن ذهن از مفاهیم، که فکر می‌کنم شبیه آن را شما در صوفیه نیز دارید، و در آن با آرام کردن ذهن و دور ریختن تمامی تصورات برای رسیدن به خود درونی تلاش می‌شود، توسط برخی از مسیحیان هندی و شاید دیگرانی که مسیحی تلقی می‌شوند، در صورتی که آن را مفید تشخیص دهند، انجام می‌شود. این جنبه‌ای دیگر از هندویزم است که به نوعی به مسیحیت راه یافته است. از سوی دیگر در میان هندوان، جنبش‌هایی که به فقرا کمک می‌کنند و فعالیت‌های اجتماعی انجام می‌دهند، از مسیحیت تأثیر پذیرفته‌اند، نه این که بخواهیم بگوییم این فعالیت‌ها مسیحی هستند، بلکه از آن‌رو که، هندوها حس کمک به فقرا و دیگران را نداشتند و از زمان گاندی این حس از مسیحیت به آنان منتقل شد.

ما طبعاً خواهان آن هستیم که تأثیر مسیحیت بر این تمدن بیشتر شود، ولی الآن این کار به کندی انجام می‌شود. در اواسط قرن نوزدهم الاهیات مسیحی - هندی گسترده‌تر بود. مطمئناً من هنگامی که با شما صحبت می‌کنم عمدتاً به فعالیت‌هایی اشاره می‌کنم که به زبان انگلیسی صورت گرفته‌اند، ولی باید در هند بیشتر به زبان‌های محلی هند مانند هندی، بنگالی، گجراتی، تامیل، و غیره توجه شود، این زبان‌ها به طور کامل ثبت نشده‌اند، چرا که هیچ کس تمامی زبان‌ها را نمی‌داند، اما تا حدی آموزش داده می‌شوند. من خودم یک مقاله نوشتم درباره «کشنتی» (Kshanti) و «کشما» (Kshema) و «دیا» (Deya) که «دیا» به معنای لطف یا مهربانی یا عشق یا خیرخواهی و کشما به معنای بخشایش است. در آنجا من به یک مسئله مسیحی و سیاسی پرداختم و آن این که ما چگونه می‌توانیم بخشایش را بپذیریم، زیرا بخشایش در عهد جدید و نیز در قرآن بسیار مطرح

شده و دارای اهمیت می‌باشد. خدا شما را عفو می‌کند و شما نیز باید یکدیگر را عفو کنید. حال آیا با وجود قانون «کَرْمَه» در هند ما می‌توانیم، بخشایش داشته باشیم؟ قانون کرمه می‌گوید که شما مسئول اعمال خود هستید و باید تاوان آن را بپردازید. کارهای خوب شما مستوجب پاداش و کارهای بد شما مستوجب مجازات خواهد بود. اگر شما بخشایش را بپذیرید، ظاهراً به نظر می‌رسد قانون کَرْمَه را به نوعی زیر پا گذاشته‌اید. من در مقاله خود تلاش کردم که نشان دهم کرمه یک قانون انعطاف‌ناپذیر و غیراخلاقی نیست. قربانی‌کننده می‌تواند کرمه خود و نیز تأثیر آن را قربانی کند، ولی در اینجا قصد او نیز حائز اهمیت است. بنابراین در قانون کرمه نوعی انعطاف‌پذیری وجود دارد. این نشان‌گر نوعی تفسیر دوباره از یک مسئله مسیحی با چشم‌انداز الهیاتی هندویی است. به همین ترتیب موارد زیاد دیگری وجود دارد، مانند تفسیر افسانه‌های مقدس؛ دانشجویان من در حال ارائه بسیاری از تفسیرهای نو از این اسطوره‌ها از جمله اسطوره‌های مربوط به شیوه و کاربرد اساس عقاید مسیحی هستند. ما همچنین در حال یافتن ارزش اجتماعی این افسانه‌ها نیز هستیم. الاهیات آزادی‌بخش مبتنی بر این افسانه‌ها کدام است؟ در این زمینه تلاش‌هایی شده است که البته تا حدی و نه بسیار زیاد موفق بوده است. یک نویسنده هندی حدود ده سال پیش کارهای متکلمان هندی را در پنجاه سال اخیر مورد بازنگری قرار داد. و محدوده مطالعه وی فرهنگ‌سازی گفت‌وگو با هندوئیسم بود. این مضمونی است که ما در ویدیو جیوتی بر روی آن کار می‌کنیم.

شما در مورد «ست چیت آینده» و مقایسه آن با تثلیث مطالبی را گفتید و به تأثیر و تأثر مسیحیت و هندوئیسم در مباحث علمی اشاره کردید. ما می‌خواهیم بدانیم که تأثیر و تأثر متقابل این دو در میان مردم عادی و محلی چه بوده است؟

□ به نظر من این سؤال خوبی است. مردم عادی همچنان در عادات و آداب محلی خود به سر می‌برند، به خصوص مردمان قبائل که نوعی از رقص و آداب ماقبل مسیحی را اتخاذ کرده‌اند. اکنون آنان همان رقص را با مسیحیت سازگار کرده و سرودهای مسیحی را به همراه آن می‌خوانند. در واقع این رقص در اینجا معنای جدیدی به خود گرفته است، زیرا آنان آن را به عنوان آیینی مسیحی انجام می‌دهند. من اینجا در مورد مردمان قبائل سخن می‌گویم، ولی وضعیت در مناطق مختلف، متفاوت است، مثلاً در گوا

می‌توان مراسم و جشن‌هایی با سبک اروپایی دید. شما در آنجا جشن‌ها و رقص‌های کریسمس، سبک‌ها و مدهای غربی، تعداد کمی از ترانه‌های غربی و جهت‌یابی از طریق ستارگان را می‌یابید. بنابراین ما در گوا و نیز در بمبئی و ساحل غربی، فولکلور بسیار مهمی را شاهد هستیم. در کرلا و نیز چنان که گفتم در میان مردمان قبائل سنت‌های قدیمی آنان حفظ شده و شکل مسیحی پیدا کرده است. میزانی از تأثیر را در شمال هند نیز می‌یابیم. بنابراین در سطح عمومی و محلی، درجاتی از تأثیر مسیحی را در هند می‌یابیم. اما این تنها به اعیاد محدود نمی‌شود. در مورد اعیاد، کریسمس تعطیل ملی شده و مردمان زیادی در هند آن را جشن می‌گیرند. دیوالی (Diwali) که یکی از اعیاد و جشن‌های هندو است، توسط مسیحیان نیز جشن گرفته می‌شود و آنان به نیز به جشن و آتش بازی می‌پردازند. عید بعدی هندوان عید هُلی است که در آن به یکدیگر رنگ و آب می‌پاشند و کارناوال به راه می‌اندازند. زمان آن چهاردهم ماه مارس است. این عید نیز محبوب و رایج است.

اما مسئله مهم این است که تأثیر اساسی مسیحیت بر هندوئیسم در کلیت مفهوم سِوا (Seva) بوده است. این مفهوم در میان هندوان وجود داشت، ولی آن‌طور که امروزه آشکار و عیان است، نبوده. این مسئله به این شکل بیان می‌شود که اگر شما می‌خواهید خدا را بپرستید، باید از فقرا مراقبت نمایید و دغدغه کمک به آنان را داشته باشید. شما وظیفه دارید طوری فعالیت کنید که فقرا از فقر رهایی یابند و دیگر فقری نباشد. این کمک‌ها می‌تواند در سطح اجتماعی باشد، مانند زمانی که زلزله اتفاق می‌افتد. در تمام سطوح باید پیشرفت و توسعه باشد و در تمام سطوح باید سازماندهی فعالیت سیاسی باشد. در این زمینه گاندی و بسیاری از هندوها فعالیت زیادی داشتند. به گمان من حتی در مورد گاندی این تأثیرات مسیحیت بود که وارد هند شد. مبلغان مسیحی در این زمینه فعالیت کردند و هندوها هم پذیرفتند که این بخشی از دین است که دل‌نگران فقرا و در ارتباط با آنان باشیم. در این زمینه مفهومی با نام ایندرا نَرَین (Indra Narayan) در هندوئیسم وجود داشت، ولی بر این مفهوم خیلی تأکید نمی‌شد و به گمان من مسیحیت این مفهوم را از طریق حس جدید کُرمه مارگه (طریقه عمل) برای زندگی معطوف به فعالیت، و فعالیت به نفع فقرا وارد هند کرد. مسیحیان هند در بسیاری از جشن‌ها و نمایش‌ها از همان نوع لباس، ساری، دکور و تزیینات و یا علائم مذهبی‌ای که هندوها در شمال هند به کار

می‌برند، استفاده می‌کنند. این در واقع همان فرهنگ نمایشی هند است. اساساً ما نیازی به نابود کردن این فرهنگ نداریم. اما شاید به همین عادات و آداب محلی و فرهنگ عامیانه از طریق طرز زندگی مسیحی معنایی جدید داده شده باشد، مثلاً شما عادت محلی کشتار دیوان (killing Demons) و نیز دیوالی (Diwali) را ببینید که در آن، رامه باز می‌گردد و رامانا پیروزی نهایی را به دست می‌آورد. اما در یک متن مسیحی این داستان که یک داستان باستانی و زیباست، ارزشی تاریخی پیدا می‌کند، در حالی که در سنت هندو هیچ ارزش تاریخی ندارد. بنابراین معنای همهٔ اسطوره‌ها به این شکل تغییر می‌کند، اما همچنان به عنوان بخشی از زندگی مردم باقی می‌ماند.

پیش‌نویس در یک نگاه کلی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان الاهیات هندویی و الاهیات

مسیحی وجود دارد؟

□ در سنت هندو، برهمن از طبیعت الاهی در مسیحیت که شخصی یا غیر شخصی و یا هر دوست، متفاوت است. در هندوئیسم ما یک وجود مطلق داریم که به یک معن کلیت وجود است. در روح هر چیزی که تجربه می‌شود وجود دارد. بنابراین هندوها عموماً تفکری مبنی بر بازگشت دوباره به برهمن و یکی شدن با او دارند. تفاوت دیگر این است که در مسیحیت برخلاف هندوئیسم به آفرینش وجود عقیده دارد. برای هندوان جهان تنها بخشی از برهمن است. در اسطوره‌ای آمده است که پرچاپتی با مصرف و به پایان رساندن خویش به آفرینش دست زد. آفرینش در واقع تجزیه شدن برهمن به شکل یک جهان قابل رؤیت است و او باید دوباره بازیافت شود و اعضایش به او بازگردانده شوند. اما آفرینش در مسیحیت به این شکل است که خداوند گفت: «نور باشد و انسان‌ها باشند.» بنابراین خداوند واقعیتهایی شبیه خود به نام انسان را که البته مانند او مطلق نیست، خارج از خویش پدید آورد. البته هیچ چیز کاملاً خارج از خدا نیست، ولی انسان آن قدر از او جدا نیست که خداوند را در مقایسه با خویش به عنوان «دیگری» لحاظ کند. چنین تصویری را در هندوئیسم نداریم. در هندوئیسم مخلوق واقعاً یک چیز «دیگر» نیست، بلکه یک جنبه از خداوند است که قابل رؤیت شده است. لذا به گمان من در مسیحیت مانند اسلام نوعی «تشخص‌گرایی» قوی وجود دارد. رابطهٔ میان مخلوق، یعنی انسان، و خداوند به صورت یک رابطهٔ نزدیک شخصی (من - تویی) است که در سنت هندویی

این‌گونه نیست. البته در سنت هندو چنین چیزی به شکل مبهم و غیر واضح وجود دارد، مثلاً ما کریشنه یا شیوه‌ی شخصی را به عنوان یک خدای متفاوت داریم، اما الهیدانان هندو اغلب موضعی غیر شخصی در مورد خداوند اتخاذ می‌کنند. در مقابل مسیحیان می‌گویند که در ابتدا خداوند زمین و دیگر چیزها را آفرید. به نظر من این یک تفاوت بسیار جدی است، و مستلزم آن است که انسان بی‌همتا باشد و به رغم وابستگی‌اش به خدا، به تنهایی یک موجود جداگانه باشد.

همچنین به نظر من انسان مرکب از بدن و روح است و بازپیدایی و تناسخ صحیح نیست. من هم‌اکنون در اینجا روی زمین هستم و نباید دوباره در زمین وجود پیدا کنم. من برای همیشه در بهشت و یا در دوزخ باقی خواهم ماند و امیدوارم که به بهشت بروم، با خدا و در ارتباط با او باشم و تا حدی با قداست رازآمیز مسیح و خداوند سهیم شوم. اما قطعاً بدن ما در آنجا با بدن کنونی ما متفاوت خواهد بود. آشکار است که ما بعد از مرگ، جاودانه خواهیم بود، ولی از شکل وجودی خود در ملکوت خداوند بی‌خبریم و باید منتظر بمانیم. ما باید بعد از مرگ زندگی کنیم و باید بدان باور داشته باشیم، زیرا مسیح پس از مرگ برخاست و رستاخیز مسیح مبنای ایمان ما به این مسئله است که به هر حال بعد از مرگ به خواست خدا شکلی از وجود، پیش روی ما قرار خواهد گرفت. ما در قالبی تازه و نو از مرگ برخوردار خواهیم بود، به طوری که قدرت تخیل ما همچنان سالم می‌ماند.

تفاوت دیگر مسیحیت با هندوئیسم تصدیق انسان، و نیز کلمه (logos) است زیرا کلمه بخشی از انسان، و امری انسانی است. تصدیق تاریخ و همچنین تصدیق ماده به این معنا که ماده شر نیست، مورد نظر مسیحیت می‌باشد. ماده می‌تواند تغییر کند و متحول شود، ولی بخشی از وجود انسان، مطابق با خواست خداست و بنابراین نباید بدن انسان را خوار و حقیر بشماریم. یک مثال روشن آن را می‌توان در شنکره مشاهده کرد که به سه سطح وجود در هنگام خواب دیدن مربوط می‌شود. هنگامی که شما در حالت رؤیا هستید آنچه را که مشاهده می‌کنید یک جهان واقعی می‌دانید. اما هنگامی که صبح از خواب بر می‌خیزید می‌گویید که ای وای، من در خواب در حال دیدن چیزی زیبا یا وحشتناک بودم و اکنون می‌دانم که رؤیای من غیر واقعی و خطا بوده و دیگر وجود ندارد. در هنگام خواب، واقعی بود، ولی اکنون از هیچ واقعی‌تری برخوردار نیست و آن را انکار

می‌کنید. حال شنکره خودآگاهی تاریخی و رؤیای خودآگاهی را انکار می‌کند. یک برهمن به یک خودآگاهی جدید می‌رسد و متوجه می‌شود که خودآگاهی تاریخی خطا و تنها نوعی رؤیا بوده است. بنابراین تصدیق سخن برهمن به معنای نفی جهان رؤیایی تاریخی به عنوان یک امر خطا خواهد بود. برای یک مسیحی، عیسی همان‌طور که انسانی تاریخی است، در عین حال در سمت راست پدر می‌نشیند و با پدر در یک سطح است (که البته در اینجا از زبان نمادین استفاده شده است) و او به همراه خدا ازلی و دارای صفات اوست. بنابراین در اینجا وجود تاریخی انکار نمی‌شود، بلکه به یک قالب وجودی جدید ارتقا می‌یابد.

بنابراین مسیحیت بر ارزش تجربه تاریخی تأکید و تأیید می‌کند که معنای غایی آن باید به شکلی ازلی یا مانند آن، که ما از آن بی‌اطلاع هستیم، به حقیقت مطلق الاهی ارتقا یافته، در آن باقی بماند. به نظر من در اینجا ما یک شباهت و یک تفاوت بزرگ را مشاهده می‌کنیم. شباهت مربوط به برداشت هندو و مسیحی از حقیقت مطلق است و تفاوت به فهم آن دو از ارزش تاریخ، جهان، ماده، پیشرفت و عدل الاهی بر می‌گردد. در مورد عدل، هندوها می‌پذیرند که ما نیاز به عدل داریم، اما از نظر آنان نجات و آزادی از اهمیت بیشتری برخوردار است. اما در مسیحیت گفته می‌شود که خداوند باید عدل را نیز رعایت کند. بنابراین به نظر من، اندیشه خلقت، اندیشه تجسد و اندیشه معاد که همگی در پیرامون اندیشه ماده و انسان شکل گرفته‌اند، تفاوت بزرگی را میان مسیحیت و هندوئیسم ایجاد کرده‌اند.

پیش‌سخن
برخی از متفکران مدعی هستند که تفاوتی جوهری میان هندوئیسم و مسیحیت وجود دارد. آنان مسیحیت را ثنویت‌گرا و هندوئیسم را وحدت‌گرا نامیده‌اند. به گمان آنان در مسیحیت یک فاصله شدیدی میان آفریننده و آفریده وجود دارد. سؤال من این است که آیا شما با این تبیین موافق هستید؟

□ بله به اعتقاد من این سخن به یک معنا درست است. خلقت، یعنی این که خداوند یک چیز را می‌آفریند، اما مانند شکافی که در سنت سانکهایه آمده و در آن پراکرتی و پوروشه هر دو ازلی هستند، نیست. چرا که انسان‌ها هم از خداوند متمایزند و هم آفریده او هستند. بنابراین در اینجا یک شکاف وجود دارد که از خواست خدا ناشی شده است.

البته عرفاً رابطه‌ای میان آن دو وجود دارد، اما مخلوق و آفریده با خداوند متفاوت است و بنابراین هیچ‌گاه خدا نیست. می‌توان گفت که خداست یا مخلوق خداست، ولی به هر حال با او متفاوت است. بنابراین ثنویت‌گرایی در اینجا صحیح است، ولی نه به معنای دو امر جدا و مستقل از یکدیگر، بلکه به این معنا که یکی از دو طرف یعنی مخلوق، وابسته به دیگری، یعنی خالق است.

یکی از مسائلی که سال‌ها قبل در بحث با یکی از هندوها که بسیار قاطع و مصمم بود، به زبان سانسکریت بیان کردم، این بود که در آیین هندو روح هیچ آغازی ندارد و همیشه به یک صورت بوده است و هم‌اکنون نیز در پیچیدگی‌های وجود انسانی قرار دارد و هیچ پایانی هم ندارد و ابدی است. به او گفتم که از نظر ما روح ابتدا دارد و آفریده شده است، اما پایانی ندارد. او گفت که این چطور امکان‌پذیر است؛ هرچه آغازی دارد، باید پایانی نیز داشته باشد، چرا که آغاز و پایان منطقاً ملازم یکدیگرند. در جواب گفتم که آغاز روح از نظر ما برخاسته از آفرینندگی خداوند و عشق او به آفریدن است و خداوند به ما به عنوان مؤمنان چنین الهام کرده که او موهبت‌های خویش را باز پس نخواهد گرفت، لذا من نسبت به ابدیت روح مطمئن هستم، چرا که همان خداوندی که مرا آفریده است و وجود من به او وابسته است در کتاب مقدس و نیز در قرآن به مؤمنان صادقانه چنین وعده‌ای داده است. به همین دلیل است که انسان آغازی دارد، ولی پایان ندارد. او بعد از شنیدن این سخنان گفت که بله، این به لحاظ منطقی معنادار است و به امکان آن اذعان کرد. او رابطه‌ی میان خدای آفریننده با مؤمنان را دریافت و متوجه شد که می‌توان بر اساس این رابطه به ابدیت وجود انسان‌ها باور داشت، نه به این دلیل که ما خودمان می‌توانیم ابدی باشیم، بلکه به این دلیل که خداوندی که ما را آفریده، ابدی است.

تصوری که از خلق از عدم (ex nihilo) در مسیحیت و شاید در اسلام وجود دارد در هندوئیسم وجود ندارد. این تصور نگاه متمایزی را نسبت به دین موجب می‌شود. □ بله هنگامی که من از آفرینش یا خلقت سخن می‌گویم، مقصودم خلق از عدم است.

لطفاً این نظریه را تبیین کنید.

□ سؤالی وجود دارد مبنی بر این که خداوند چیزها را از چه آفرید؟ در تجربه انسانی

ما اگر شما بخواهید این میز را درست کنید، باید از جنگل چوب بیاورید و اگر قرار است در جنگل چوبی وجود داشته باشد، باید قبل از آن دانه‌ای باشد، رشد کند و به درخت تبدیل شود. بنابراین همیشه فهم ما از علیت به صورت بازیافت اشیاء از شکل قبلیشان به شکلی جدید است که ذات و جوهر آنان در این بازیافت تغییری نمی‌کند. در سنت هندو اغلب، این همان برهمن است که در صورت‌های جدید، بازیافت می‌شود. اما هر چه به انواع برتر خلقت بیندیشیم، می‌بینیم که آفرینش اتکای کمتری بر ماده داشته است. یک شکل اعدادی علیت، تولد کودک است. با همکاری فیزیکی پدر و مادر و از اسپرم و تخمک، یک انسان که حقیقتی کاملاً جدید است و ماده محض نیست، پدید می‌آید. همچنین هنگامی که یک شاعر، شعری می‌سراید، این شعر بر ماده متکی نیست. البته این شاعر برای زنده ماندن نیاز به ماده دارد. اما شعر تنها به ذهن او وابسته است و او آن را از عدم و از قوه تخیل خویش خلق می‌کند. این شعر واقعی است، چرا که یک مفهوم و ایده است. بنابراین یک وجود روحانی برای آفرینش خود کمتر بر ماده مبتنی است. همان‌طور که می‌دانید وجود معنوی مطلق و قادر مطلق خداوند است و می‌توان باور کرد - البته در کتب مقدس نیز آمده است - که قدرتمندترین و روحانی‌ترین موجود می‌تواند اشیاء را بدون هیچ علت مادی به وجود آورد. او حقیقت را به حالت مادی در می‌آورد و آن را می‌آفریند، نه حقیقتی که مانند آفریده‌های غیر واقعی تخیل، تنها یک ظهور و نمود باشد، بلکه حقیقتی است که وجود دارد، زیرا کسی که آن را به وجود آورده وجودی قادر مطلق است و می‌تواند با گفتن این که نور باید به وجود آید، انسان باید به وجود آید و ماه باید به وجود آید و... همه چیز را پدید آورد.

خداوند همه چیز را از عدم خلق می‌کند. از این مفهوم در هندوئیسم تعبیر به (آست کاریاوده) می‌شود. آنچه خود هندوئیسم بر آن تأکید دارد و آن را پذیرفته است، (ست کاریاوده) می‌باشد. که به معنای موجودی است که از آنچه قبلاً وجود داشته - نه از عدم - به وجود آمده است. البته باید توجه داشت که خلق از عدم به معنای آن که چیزی از عدم به وجود آید نیست، چرا که از هیچ، چیزی به وجود نمی‌آید. بلکه مقصود در اینجا آن است که مخلوقی وجود نداشته تا چیزها از آن آفریده شوند، بلکه کلیت خداوند با عنوان خالق وجود داشته است. بنابراین، آفریدن یک مخلوق از عدم، گمراه‌کننده است زیرا آفریننده را لحاظ نمی‌کنند. درست است که خلق از عدم در کار است، ولی خلق از

عدم که جمله کامل آن به زبان لاتین در دوره مَدْرَسی عبارت بود از *ex nihilo sui a subjecti* به معنای آن است که قبل از آن، خودش و ذاتش چیزی نبود، ولی خداوند، یعنی آفریننده آن وجود داشت و به تبع او قدرت و توانایی او برای آفرینش نیز وجود داشت. بنابراین توجه به معنای خلق از عدم مهم است، یعنی یک ماده قبلی وجود نداشته، ولی نه این که از هیچ به وجود آمده باشد، زیرا یک وجود مطلق هست که آن را خلق می‌کند. لذا این عبارت اگر درست فهمیده شود، معقول و صحیح است، ولی اگر درست فهمیده نشود، این طور تفسیر می‌شود که از هیچ، هیچ به وجود آمده است که در این صورت یک تفسیر نامعقول خواهد بود، چرا که از هیچ، چیزی به وجود نمی‌آید.

پیشگام اجازه دهید سراغ هندوئیسم و ادیان هند برویم. میان ادیان هندی به عنوان یک کل و هندوئیسم تمایزی قائل می‌شوند. مکاتبی مانند ویشنوی و شیوهای مکاتب هندوئیسم هستند و ادیانی مانند آیین جینه، آیین بودا، آیین سیک، به طور کلی ادیان هندی خوانده می‌شوند. پرسش این است که اصلی‌ترین مؤلفه‌ها و عناصر هندوئیسم چیست؟ سؤال دیگر هم این است که مهم‌ترین و اساسی‌ترین عناصر ادیان هندی چیست؟ به عبارت دیگر چه عناصری را می‌توان در تمام ادیان هندی به طور کلی یافت؟

□ وقتی که شما از ادیان هند سخن می‌گویید این تعبیر می‌تواند شامل اسلام و مسیحیت نیز بشود.

پیشگام نه، اسلام و مسیحیت از سرزمین‌های دیگری وارد هند شدند. مقصود ادیانی است که در خود هند ریشه دارند.

□ این سؤال خوبی است. کلمه هندو در اصل به صورت *سِنْدو* بوده است. این کلمه از رودخانه *سند* اخذ شده و به معنای ساکنان منطقه رودخانه *سند* است. کلمه هندوئیسم به گمان من به یک معنا توسط انگلیسی‌ها ابداع شد. آنان به طور کلی به فرقه‌ها و ادیانی که آن سوی رود *سند* قرار دارند *سندو* می‌گفتند و آنها را ادیان هند می‌دانستند. همان‌طور که من سنگ، صندلی، فنجان و میز را می‌بینم و مادی بودن آنها را انتزاع می‌کنم و به تمام آنان با هم موجودات مادی می‌گویم، هندوئیسم نیز به نوعی انتزاعی از

تمامی ادیان هند است، یعنی تمام ادیانی که به نوعی به سرزمین هند متعلقند و مشتمل بر قالب‌ها و فرقه‌های مختلفی هستند. بنابراین هندوئیسم خودش به تنهایی یک دین نیست. یکی از اصلی‌ترین ادیان هند، یعنی دین برهمنی تبدیل به شکل اصلی و عمده هندوئیسم شده است، ولی به طور کلی می‌توان گفت که هندوئیسم شامل دین قبایل، بودیسم، سیکیزم (که این دین تا حدی اسلامی نیز است) می‌شود که در واقع به واسطه انتزاع از این موارد اخذ شده است. آیین شیوه‌ای، آیین ویشنوی، بودیسم، سیکیزم و جینیزم اشاره به نوعی ادبیات باستانی دارند که ودها خوانده می‌شود. آنان برای ودهای اصلی ارزش و یا حداقل ارزش محدودی قائل هستند. حتی بودایی‌ها، که می‌گویند ودها توسط برهمنان تحریف شده‌اند و اکنون نباید از آنها تبعیت کرد، به این ارزش محدود اذعان دارند. ودها شامل بخشی از گنجینه‌های واژگانی، مانند آسوره‌ها و بخشی از اسطوره‌ها می‌شود. که تبدیل به الگوهای ناخودآگاه بسیاری از هندیان شده‌اند. در آنها برخی از اسطوره‌ها در مورد خلقت، و نیز برخی از اسطوره‌ها برای بیان الوهیت هستند.

در مورد تعالیم مشترک تمامی این ادیان من خیلی اطلاع ندارم و فکر نمی‌کنم که به سادگی بتوان چنین تعالیم مشترکی را یافت. اما همین قدر می‌توانم بگویم که مطمئناً در ودها به طور کلی نوعی حکمت هست که توسط اکثر هندوان و حتی مردمان هندوستان پذیرفته شده است. اما به گمان من در واقع یکی از آموزه‌های مشترک در این ادیان بازپیدایی و تناسخ است که کاملاً مشترک است و بودیسم، جینیزم و حتی سیکیزم آن را قبول دارند. در هند به تفکر گوروها نیز عمل می‌شود که یک شناخت نظری است. گورو یک شخص بلندمرتبه است که به شکل خاصی زندگی می‌کند، ولی تمام ادیان این اندیشه را ندارند و این مفهوم به طور کامل در میان آنان مشترک نیست.

همان‌طور که شما گفتید تناسخ یا بازپیدایی یک عنصر مشترک در همه ادیان هند

است. سؤال ما این است که آیا این آموزه بر مسیحیت هندی تأثیر گذاشته است؟

من فکر نمی‌کنم که مسیحیان از اندیشه تناسخ چیزی اخذ کرده باشند. در

مسیحیت کاتولیک اندیشه‌ای با عنوان برزخ یا purgatory وجود دارد که اگر شما در حالت

نفرت یا عدم عشق به خداوند از دنیا بروید، باید مرحله‌ای از تنزیه و تطهیر را بگذرانید، چرا که به شما برزخی گفته می‌شود، اما این اندیشه تنها مربوط به کلیسای پاپی است، اما از نظر پروتستان‌ها خداوند شما را نجات خواهد داد و کرده‌های شما را فراموش خواهد کرد. اما در میان مسیحیان تناسخ جا نیافتاده است و هرگز آن را اخذ نکرده‌اند. به نظر من تقریباً تمام ادیان هند واجد این آموزه هستند. این آموزه در غرب نیز تأثیرگذار بوده است. ما در غرب برخی از مردم را داریم که به تناسخ اعتقاد دارند.

مؤلفه‌های اختصاصی مسیحیت هندی چیست؟ در کشورهای غربی امور مشترک زیادی بین مسیحیان آن دیار وجود دارد. ممکن است که برخی آموزه‌ها در میان مسیحیان هندی وجود داشته باشد که آنان را از مسیحیان در غرب متمایز کند. این آموزه‌ها کدامند؟

همان‌طور که قبلاً به شما گفتم و در کتاب من هم آمده، ما چندین نوع مسیحیت هندی داریم: مسیحیت کِرِلا، مسیحیت بمبئی، گوا، دهلی و مسیحیت مردمان قبائل. بنابراین گروه‌های جامعه‌شناختی و مسیح‌شناختی مختلفی در هند وجود دارند که جوامع متفاوتی را تشکیل می‌دهند. به عنوان مثال مردمان قبائل فرهنگی دارند که از مسیحیت غرب متفاوت است، مثلاً در هنگام کریسمس رقص‌های خاص خود را انجام می‌دهند و بسیار شراب می‌نوشند و مست می‌شوند که البته در غرب این کار، کار مناسبی نیست. به نوعی فرهنگ و رقص‌های محلی در میان آنان حضور خود را حفظ کرده است. عموماً مسیحیان هندی فرهنگ هندی خود را حفظ کرده‌اند. مسیحیان هندی به طور کلی اهمیت کمتری به اصول، اعتقادات می‌دهند. البته آنان به این اصول اعتقاد داشته، آنها را ترجیح می‌دهند، ولی نوعی شکاکیت در میان آنان وجود دارد. به این اصول باور دارند، اما از نظر آنان مهم‌ترین نکته، اعتقاد یا عدم اعتقاد به این اصول نیست. بیشتر تجربه شخصی از خداوند، اهتمام بیشتر به عمل به دعوت الاهی و اهمیت خاص این نکته که چگونه خدا را می‌توان دید و یا چگونه او را می‌توان یافت، که البته در میان بسیاری از مردم غرب نیز وجود دارد، اما در مجموع می‌توان گفت که این ویژگی اختصاصی مسیحیان هندی است. با این حال به گمان من بیشتر هندیان به اصول اعتقادی توجه دارند، و به انجیل باور دارند. به طور کلی یافتن تفاوت میان مسیحیت

هندو مسیحیت غرب دشوار است. اما به نظر من تفاوت فرهنگی یک تفاوت بسیار مهم است. مسیحیان هند از گذشته در فرهنگ هندی زندگی کرده‌اند و عموماً مانند هندیان لباس می‌پوشند، جشن‌های مشابهی دارند، و آن را به شیوه‌ی مشابه با هندیان ابراز می‌کنند.

پیش‌نویس مسیحیت در برخی از کشورها مثل کشورهای آفریقایی به سرعت رشد کرد. اما در هند اصلاً چنین نبوده و به ظاهر موانعی را در پیش‌روی خود داشته است. تبیین شما از این مسئله چیست؟

□ من فکر می‌کنم که شکل پیشرفته‌ای از دینداری که قبلاً هند از آن برخوردار بوده موجب این تأخیر شده است. پدر بلیس اهل شیلاتکه در مورد آنچه ما آن را دین قبیله‌ای می‌خوانیم و به زبان آنان «دین رایج در میان مردم» یا «لوکاترا» یا «popular religion» خوانده می‌شود، می‌گوید که در این نوع دین هیچ عقلانیتی وجود ندارد. این دین در مقابل دین الهیاتی یا «theological» مانند اسلام، مسیحیت و بودیسم قرار می‌گیرد. هرگاه یک دین الهیاتی مانند ادیانی که بدانها اشاره شد با یک فرهنگ عمومی که از عقلانیت و دین الهیاتی برخوردار نیست، مواجه می‌شود، در آنجا ریشه دوانده، گسترش می‌یابد. به همین دلیل مسیحیت در قاره اروپا و آفریقا گسترش یافت، ولی در هند گسترش پیدا نکرد. مسیحیت و همچنین اسلام، در هند، در میان مردمان قبائل پیشرفت کردند، ولی در میان هندوها نفوذ زیادی نداشتند. بنابراین هنگامی که یک شکل پیشرفته‌تر از فهم خداوند، الوهیت و زندگی، از قبل وجود داشته باشد و مشتمل بر یک تفکر الهیاتی نیز باشد، برای مسیحیت امکان این که چیزی را به این موارد اضافه کند، نخواهد بود. ما در مدارس دینی اینجا گاهی با گروه‌هایی که داریم، به بحث می‌پردازیم. یک روز فردی آمد و گفت آه پدر پدر من به پول نیاز دارم، اگر من مسیحی شوم، چه چیزی به من می‌دهید. هرچه بخواهید برای شما انجام می‌دهم. من این مسئله را در زنان فاحشه زیاد دیده‌ام، چراکه این وعده خود مسیح است. اما به یک معنا نوعی حس خوداتکایی و خودکفایی در جهان دینی و فرهنگ هندو وجود دارد که موجب می‌شود، به چیز دیگری احساس نیاز نکند.

چرا وضعیت این‌گونه است؟ به نوعی این مسئله برای ما یک راز محسوب می‌شود و

باید آن را از طرح‌های خداوند که از آن بی‌خبریم به حساب آوریم. ما باید بیشترین تلاش خود را برای گواهی به ایمان خود به خداوند صرف کنیم. اگر آنها مسیحی شوند، خوشحال خواهیم شد و اگر تغییر کیش ندهند، کاری به کارشان نداریم و نمی‌خواهیم کسی را مجبور کنیم. اما من فکر می‌کنم که یک فرهنگ بسیار پیشرفته در میان مردم هند پدید آمده که مؤلفه‌هایی از فرهنگ پسا-مسیحی غرب را اخذ کرده است. برخی از افراد در اینجا یا در جنوب از این فرهنگ غنی برخوردارند. آنها مسیحی نیستند و شاید به کلیسا بیایند، ولی به آن باور ندارند. تعداد آنها بسیار کم است. شاید بتوان احياناً یکی از آنان را مشاهده کرد. فهمیدن آنچه به آن رسیده و باور دارند، بسیار دشوار است. اما بقیه هندوها به اندازه کافی از فرهنگ پیشرفته هندی بهره‌مند شده‌اند، به طوری که می‌توان گفت آنان هیچ‌گاه به معنای واقعی کلمه مسیحی نخواهند شد.

نظام فکری ادیان شرقی با نظام فکری ادیان ابراهیمی متفاوت است. به عنوان مثال در ادیان ابراهیمی ما یک خدا داریم، یک وحی داریم و... اما در ادیان شرقی چنین نیست. آیا این دو نظام فکری کاملاً از یکدیگر جدا هستند؟

بنابراین سؤال آن است که چرا قبائل اروپایی ایده خداوند را از خاورمیانه می‌پذیرند، ولی هندی‌ها نمی‌پذیرند؟ چرا فیلیپینی‌ها ایده خداوند را می‌پذیرند، ولی هندوها نمی‌پذیرند؟ دلیل آن این است که علی‌رغم وجود تفاوت فرهنگی، آنها هنوز برای دریافت این بصیرت از یک آفریننده متشخص آماده نیستند.

اجازه دهید من سؤال خودم را این‌گونه مطرح کنم که آیا دو متفکر که یکی متعلق به سنت مسیحی و دیگری متعلق به هندوئیسم باشد، می‌شناسید که به یکدیگر شباهت داشته باشند؟ آیا مثلاً آکویناس در مسیحیت و شنکره در هندوئیسم به هم شباهت دارند؟ شما کدام دو متفکر را از این دو سنت مختلف به یکدیگر شبیه می‌دانید؟ مهم نیست که این دو متفکر متکلم، عارف و یا فیلسوف باشند.

من فکر می‌کنم که شنکره و توماس آکویناس در بسیاری از نظراتشان به یکدیگر شبیهند و از دو موضع متفاوت که یکی از ایمان مبتنی بر کتاب مقدس نشأت گرفته و دیگری از ایمان وده‌ای و مکتب‌دانته، به این نظرات مشابه رسیده‌اند. اما دیدگاه

مشترک آنها مطلق بودن خداوند و یکتایی او، نسبت جهان که برای شنکره همان کثرت و تعدد در «مایا» است می‌باشد. در این زمینه کتاب‌های زیادی وجود دارد. کتاب «رسیدن به مسیح از طریق ودانته» که پدر پی‌یر یوهانس نویسنده آن بود، دقیقاً مربوط به نظریه شباهت شنکره و دیگر متکلمان مکتب ودانته با برخی مسیحیان است. این کتاب توسط انتشارات UTC یا کالج الهیاتی متحد در بنگلور منتشر شده است. این انتشارات مجموعه‌ای از کتاب‌ها را منتشر کرده که مسیحیت هندی نام دارد. البته باید توجه داشت که «رسیدن به مسیح» در عنوان این کتاب، در واقع رسیدن به قدیس توماس است، چرا که اولین بار او مسیحیت را به هند آورد.

در عرفان، بوناونتورا بسیار به رامانوجه شبیه است. ما در کتابخانه اینجا مطالعاتی درباره بوناونتورا و رامانوجه داشته‌ایم. یک یسوعی آمریکایی که هندشناس بسیار خوبی است، کتابی با عنوان «خدای هند و خدای مسیحی» نوشته است. او در کتابش یک الاهیات مقایسه‌ای را به دست داده است که متون نویسندگان مسیحی را، که نه تنها توماس آکویناس و افرادی مانند او بلکه کسانی مانند وایتهد را نیز در بر می‌گیرد، با متون نویسندگان هندو مقایسه کرده است. او همانندی موجود در بحث‌های آنان و نیز تفاوت‌ها را نشان می‌دهد. کتاب بسیار خوبی است. این اثر توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد به چاپ رسیده است.

کمی هم درباره مؤسسه ویدیاجیوتی صحبت کنیم. آیا شما تنها در این مؤسسه

فقط الاهیات مسیحی را تدریس می‌کنید؟

□ ما درس‌هایی در مورد الاهیات مسیحی و اسلامی نیز داریم که البته خیلی زیاد نیستند. درس‌هایی هم در مورد هندوئیسم و هندو دوه داریم. الاهیات فمینیستی، الاهیات بودایی و آیین تیره‌وده در بودا و نیز صوفیسم و... هم در دوره کارشناسی تدریس می‌شود. مواردی که گفتم مربوط به سال اول است. در سال دوم گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت را داریم. متونی داریم که آنها را تدریس می‌کنیم. متون هندوئیسم تدریس می‌شود. نمادهای ادیان را نیز در همین سال تدریس می‌کنیم. مجله‌ای هم داریم که هر ماه منتشر می‌شود. این مجله تأملاتی الهیاتی است که بیشتر به مباحث مسیحی می‌پردازد، ولی گاهی به قلمروهای دیگر نیز می‌پردازد. از جمله مباحث آن مأموریت

مسیح، عزلت پیامبرانه مسیح و گفت‌وگو در کلیسا است. کتاب‌های زیادی را در این مجله معرفی می‌کنیم.

پیشگام این مؤسسه در اختیار جمعیت و فرقه خاصی است؟

□ بیشتر دانشجویان ما یعنی حدود شصت درصد از آنان و نیز کارمندان ما مانند خود من یسوعی هستند. حدود بیست و پنج درصد را خواهران تشکیل می‌دهند. برخی از دانشجویان کارآموز کشیشی هستند که الآن کشیش نیستند و در آینده کشیش خواهند شد. ما بیشتر مردان را با این هدف که کشیش شوند تربیت می‌کنیم. زمان مورد نیاز برای دریافت مدرک کارشناسی حدود سه سال و نیم است که سه سال از آن مربوط به درس‌ها و کلاس‌هاست و بعد از آن حدود یک سال به مرور درس‌ها، امتحان و نگارش یک مقاله اختصاص دارد. برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد دو سال یا دو سال و نیم دیگر مورد نیاز است. دو یا سه سال هم برای دورهٔ دکترا مورد نیاز است. دانشجویان می‌توانند زمانی را هم برای کار بر روی موضوع رسالهٔ دکتری خود اختصاص دهند. دانشجویان برای آن که کشیش شوند تنها دورهٔ سه سال و نیم نخست، یعنی دریافت مدرک کارشناسی کافی است.

پیشگام در مورد انتشارات مؤسسه توضیح دهید.

□ ما با همکاری یک سازمان پروتستان که در نزدیکی اینجا قرار دارد، و یک مرکز انتشاراتی است کتاب‌هایی را چاپ کرده‌ایم. اما خودمان هیچ اثری را منتشر نکرده‌ایم، زیرا در این موارد فروش بسیار مشکل است. عنوان کتابی که با همکاری آنان منتشر کردیم، کلام خداوند در میان انسان‌ها است که به مسیحیت و هندوئیسم می‌پردازد و به نوعی گفت‌وگویی میان مسیحیت و هندوئیسم است. ما یک محقق اسلام‌شناس داشتیم که تقریباً دارای شهرت جهانی است و اسم او Christian Troil است. او یک آلمانی است. اکنون هم یک محقق هندی داریم که در مورد جامعه‌شناسی اسلام کار کرده است. او دکتری خود را در دهلی گرفته است و رسالهٔ دکتری‌اش نظام‌الدین اولیاء بوده است. آیا شما در این مؤسسه‌ای که در قم تأسیس کرده‌اید به مطالعهٔ سنت شیعی می‌پردازید؟

بگوش نه، مؤسسه ما حدوداً ده سال پیش تأسیس شد و ما در مورد تمامی ادیان مطالعه و تحقیق می‌کنیم. ما تمامی ادیان و سنت‌ها را در چهار مقوله تقسیم‌بندی کرده‌ایم که محققان ما هر یک در یکی از این چهار گروه به فعالیت و تحقیق مشغولند. گروه اول گروه ادیان ابراهیمی است که شامل مسیحیت و یهودیت می‌شود که البته اسلام اگرچه جزو ادیان ابراهیمی است، ولی از آنجایی که ما اسلام را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم، آن را در این گروه نیاوردیم. گروه دوم گروه ادیان غیر ابراهیمی یا ادیان شرقی است، مانند بودیسم، هندوئیسم، شینتویسم و مانند آن. گروه سوم گروه فرق اسلامی مانند وهابیان، سنی‌ها، معتزله، شیعه و... را شامل می‌شود.

□ در مورد بهایی‌ها هم فعالیت می‌کنید؟

بگوش بله ما تعداد زیادی کتاب در مورد بهایی‌ها داریم. گروه چهارم به عرفان و تصوف می‌پردازد.

□ کسانی مانند ابن عربی؟

بگوش بله ابن عربی، نظام الدین اولیا، چشتی، غزالی و...

□ آیا غزالی از عراق است؟

بگوش بله آیا شما نوشته‌های او را دیده‌اید؟

□ بله لیستی از کتاب‌های او و نیز یک اثر چهارجلدی او را که در یک جلد منتشر شده دیده‌ام. من یک گزارش در مورد این کتاب نوشتم. در غرب در مورد غزالی مطالعات بسیار زیادی انجام شده است. گمان می‌کنم که او اهل بغداد باشد. آیا شما مطالعاتی در مورد ادیان نخستین و بدوی و جان‌مندانگاری و آنیمیزم داشته‌اید؟

بگوش ما مطالعاتی برای ادیان نخستین و باستانی داریم، ولی بر این ادیان متمرکز نشده‌ایم و یک گروه خاص را به این حوزه اختصاص نداده‌ایم و تمامی گروه‌های ما تا حد نیاز به مطالعه در این حوزه می‌پردازند. تمامی گروه‌های ما در کتابخانه به مطالعه در مورد

ادیان می‌پردازند، نه این که یک کسی مانند شما بیاید و در کلاس درس به آنان درس بدهد. دلیلش این است که ما در زمینه مطالعات ادیان در ایران بسیار فقیر هستیم. من امیدوار هستم که بتوانیم از شما و دیگر معلمان در این زمینه استفاده کنیم. آیا تمامی دانشجویان شما در این مرکز مسیحی هستند؟

□ در اصل ما می‌توانیم دانشجویانی از ادیان دیگر نیز بپذیریم، اما این دانشجویان باید حدود دو سال فلسفه را به عنوان پیش‌نیاز بگذرانند و بدون گذراندن این دوره فلسفه وارد شدن به عرصه‌ی الهیات و کلام برای آنان دشوار است. ما تنها یک نفر که پروتستان است در کالج داریم، ولی بقیه‌ی که در اینجا مشغول تحصیلند، کاتولیک هستند. اما در اصل هیچ مشکلی برای کسانی که متدین به دین دیگر باشند، برای تحصیل در اینجا وجود ندارد.

پیشگام از این که در این مصاحبه شرکت کردید از شما متشکریم و امیدواریم که در آینده باز هم با شما ملاقات داشته باشیم و بتوانیم همکاری خوبی با مؤسسه‌ی شما داشته باشیم چرا که دوستان ما در زمینه‌ی مسیحیت مطالعه و تحقیق می‌کنند، نیاز دارند با افرادی که در اینجا مشغول تحصیلند در ارتباط باشند.

□ من هم از شما تشکر می‌کنم.

